

درس پانصد و هشتاد و سوم

بررسی کیفیت اشتداد و ضعف داشتن جواهر (۲)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و أما المقام الرابع.

فاعلم أن الحكماء المتقدمين مثل أفلاطون و من بعدهما حكما بأن جواهر هذا العالم الأدنى أظلال لجواهر العالم الأعلى.^۱

در جلسه قبل راجع به این قضیه در مقام چهارم صحبت شد که مرحوم آخوند فرمودند که در مسئله قبول اشذیت و اضعفیت نسبت به جواهر هم اختلاف هست و همان طوری که در ابتدای بحث، مرحوم آخوند فرمودند حکماء مشاء قائل به عدم قبول این مسئله هستند و دلیلشان هم این است که جوهر عبارت از حد وجودی یک ماهیت است، آن حد خارجی که همان جنس و فصل در مقام ظهور و مقام تعین خارجی است، [آن] جوهریت شیء است. در واقع ما در مسئله ماهیت جنس و فصل و آن حدود شیء را به نحو کلیت خودش در ذهن تصور می کنیم اما در جوهر همان جنس و فصل به لحاظ وجود خارجی تصور می شود و مورد لحاظ قرار می گیرد و از آنجا که جنس و فصل قابل برای اشتداد و ضعف نیست پس وجود خارجی آنها هم قبول شدت و ضعف نمی کند. طبیعی است! وقتی خود حیوانیت فی حد ذاته قبول شدت و ضعف نمی کند بلکه صدقش نسبت به افراد خارجی خودش صدق متواطی است و همین طور در فصلیت که صدق ناطقیت نسبت به افراد خودش صدق متواطی است به خاطر اینکه فصل یک حقیقت ممیزه است و حقیقت محصله آن جنس است که افراد خارجی را تحصیل و تعین می دهد و صدق دلالتش بر افراد یکسان است زیرا اگر قرار باشد که صدقش بر افراد مختلف باشد پس خود فصلیت هم دارای اقسامی است و خود او هم باید فصلی داشته باشد و **یتسلسل** که طبعاً باطل است.

همین طور آنها معتقد هستند بر اینکه مابزاء خارجی جنس و فصل در خارج که در افراد هست آن هم تفاوتی ندارد و در همه یکسان است. حیوانیت در زید با حیوانیت در عمرو یکی است هر دو در یک حد از حیوانیت هستند، همین طور ناطقیت هر دو یکی است یا اینکه حیوانیت انسان نسبت به حیوانیت بقر اضعف نیست و حیوانیت بقر اشد نیست گرچه جسم او در خارج احجم از صدق از جسم انسان است و اثقل از جسم

^۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۴۰.

انسان است اما این به حیوانیت کاری ندارد. یک بقر در خارج با یک بعوضه و مرغ یا خروس تفاوتی ندارد هر دو دارای آن جهت حیوانیت هستند این کم‌وزیاد شدن وجود خارجی آنها به واسطه آن عوارض خارجی است ولی در آن جوهریت آنها هیچ مدخلیتی ندارد. این کلام حکماء مشاء است.

اما حکماء اشراق نسبت به این مطلب نظر دارند و بیان آنها این است که - همان طوری که شارح تلویحات در تلویحات می‌فرمایند - در عوالم متنازله هر وجودی نسبت به وجود مادون جنبه علی دارد و نسبت به وجود مافوق جنبه معلولی دارد و شکی نیست که جوهر علت بجوهریته متقدم بر جوهر معلول است زیرا به واسطه مسئله جعل و اینکه وجودات خارجی عین حقایق خارجی هستند این دو را که ضمیمه کنیم این مسئله به دست می‌آید که خود جوهریت شیء که به واسطه جعل، وجود خارجی پیدا می‌کند، باید در رتبه متأخر از جوهریة العله قرار بگیرد و الاً خب توالی فاسدی زیادی در اینجا پیش می‌آید.

لزوم اقوائت و اشدیت جنبه جوهریت علت از جوهریت معلول

بناءً علی هذا این جوهریت معلول که متأخر از جوهر علت است بنفسه اقتضاء می‌کند که جنبه جوهریت علت اقوی و اشد از جوهریت معلول باشد و الاً نمی‌تواند منبع و منشأ برای جعل باشد تا جنبه فاعلی در آن علت قوی‌تر از جنبه انفعالی در معلول نباشد نمی‌تواند اعمال بشود. در جنبه انفعالی جوهریت است که آن جنبه انفعالی را قبول می‌کند و به واسطه جعل ظهور خارجی پیدا می‌کند. آن جنبه فاعلی که دارد اعمال رویه می‌کند و معلول را در خارج متعین می‌کند همان حقیقت جوهریت اوست که وجود او را تشکیل می‌دهد خب با این کیفیت دیگر در اینجا شکی نمی‌ماند که ما در باب جواهر هم جواهری داریم که نسبت به آن جواهر مافوق ظلال هستند و آن ظل همیشه از نقطه نظر جوهریت به اصطلاح اضعف از این ظل است چطور اینکه در اظلال هم شما مشاهده می‌کنید؛ وقتی نوری از یک سمت به جسمی بتابد به واسطه عائقی که جلوی نفوذ نور و ضوء را می‌گیرد یک شبح و ظلی در مقابل این جسم پیدا می‌شود، آن شبح، شبح عدم نیست بلکه همان ضوء اخف و اقل از آن ضوء غیر عائق است.

الآن ببینید من دستم را جلوی این کتاب می‌گیرم، این دست من در اینجا عائق است و نمی‌گذارد نوری که از در و پنجره وارد این اطاق می‌شود به این مقدار از این صفحه برسد. الآن شما رنگ این صفحه کتاب را مختلف می‌بینید، این در اینجا ابیض است و بیاضش نسبت به این بیشتر است. این به واسطه عائق و مانعیتی است که این دست در اینجا به وجود آورده است. اما آیا ضوء در اینجا معدوم است؟ اگر معدوم است که دیگر این عبارات نباید قابل رؤیت باشد. اگر ضوء در اینجا معدوم باشد مثل لیل المظل می‌شود خب دیگر قابل رؤیت نیست، شما در شب می‌توانید کتاب بخوانید، وقتی چراغ نیست که نمی‌توانید. پس این ضوء در اینجا

معدوم نشده بلکه اخف است، آن شدتی که در اینجا هست کم شده و همین هم خودش ممکن است مراتبی داشته باشد. پس این در اینجا به واسطه وجود عائق از همان حقیقت جوهریه ضوئیه نصیب دارد متنها نصیب او اخف و اقل است، نصیب این مقدار از صفحه اشد است و نصیب نصف صفحه به واسطه عائق اقل می شود. این جنبه معلولی برای آن حقیقت ذی الظل که جنبه علی دارد می شود.

همین مطلب را فلاسفه و عرفا در باب جواهر خارجیہ مطرح می کنند در اینجا ظل به واسطه وجود عائق پیش آمده و یاینکه به واسطه انعکاس! مثلاً در مقایسه بین شمس و قمر ما مسئله اخفیت و اشدیت را در آنجا ملاحظه می کنیم ولی اینجا دیگر عائقی وجود ندارد. نور شمس وقتی که بر قمر می تابد یک نور و ضوئی از قمر انعکاس پیدا می کند، قمر از خود ضوء ندارد. انعکاس نور و ضیاء شمس از قمر ظل برای این قمر است و شما در اینجا می بینید که شدت ضوء شمس بسیار در مراتب بالاتری از قمر است به طوری که اصلاً شما قادر بر رؤیت شمس نیستید. اگر شخصی چهار دقیقه به شمس نگاه کند عصب چشم او کور خواهد شد و دیگر قابل معالجه نخواهد بود ولی شما شب تا صبح به قول سعدی شیراز می فرماید:

ببند یک نفس ای آسمان در یچه صبح *** بر آفتاب که امشب خوش است با قمرم^۱

شب تا صبح هم به این قمر بخواهد نگاه کند سیر نمی شود، قمر! بعضی ها اسمشان را قمر می گذارند، قمر خانم! حالا خیلی قیافه اش هم مثل قمر است! ما کوچک بودیم شخصی بود به او قمر خانم می گفتند! من در همان کوچکی انگار مطول خوانده باشم، گفتم که قیافه تو به همه چیز می آید غیر از قمر! می گفت: او این چیزها را از کجا یاد گرفته است؟! قشنگ یادم هست می گفت: این چیزها را از کجا یاد گرفته است؟! شما شب تا صبح هم به قمر یا به سیارات دیگر نگاه کنید اصلاً نه تنها اینکه چشم شما را اذیت نمی کند بلکه اشتیاق شما بیشتر هم می شود.

یکی از علامات پیامبر آخر الزمان در کتب یهود

شخصی که از بزرگان یهود بود خدمت رسول خدا آمد، وقتی آمد فرستاد دنبال حضرت خدیجه یا یکی از افراد و گفت: از علامات این شخص برای من بگو، گفتش که من می روم سؤال می کنم، بعد گفت که پیرس در موقع خواب این به چه چیز فکر می کند، حضرت فرمودند: من در موقع خواب به آسمان نگاه می کنم و این آیه ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ * رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^۲ اینها این و همین طور آیاتی که مربوط به ﴿وَمَا خَلَقْنَا

۱. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۳۸۵.

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۰ و ۱۹۱. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۴۱.

السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَيْنِ ﴿١﴾ گفت که حضرت فرمودند: من در شب، تمام توجهم به آسمان، ستارگان، ماه و اینها است و در این فکر هستم، گفت که این مسئله یکی از علامات نبوت و رسالت است. خواننده بود پیغمبر آخرالزمان عادتش این است که شب در وقت خوابیدن به آسمان نگاه می کند تا اینکه خوابش ببرد و این آیات را می خواند. مضمون این آیات هم در اشاره به آثار پیامبر در کتب سابق و اینها موجود بود.

خلاصه شما هرچه هم به این قمر و اینها نگاه کنید خسته نمی شوید. این [برای] چیست؟ به خاطر این است که اگر قرار بود ضوء قمر هم مثل ضوء شمس بود خب شما یک لحظه نمی توانستید نگاه کنید شما الآن نمی توانید به شمس نگاه کنید. این به واسطه عائق نیست متنها انعکاس است. آن جنبه علیت که جنبه جوهریت ضوء است به واسطه انعکاسش بر قمر اخف می شود، این خاک و این کره آن شدت جوهریت را به خودش می گیرد و یک جوهریت خفیفی از خودش بروز و ظهور می دهد لذا شما می توانید به این نگاه کنید. ضوء عرض نیست اینها جوهر هستند.

بنابراین ایشان می فرمایند که چه اشکالی دارد که در باب جواهر و اعراض خود جوهر - حالا در باب اعراض صاحب تلویحات می فرمایند که ما گفتیم که در کیف و کم و مقدار و اینها اشتداد و ضعف وجود دارد، نه تشکیک در اشتداد، در مسئله جوهر هم پیدا می شود - هر جوهر مافوقی نسبت به جوهر مادون خودش از اولویت و از اقوائت و از اشدیت برخوردار است این کلام کلام صاحب تلویحات بود با توضیحی که مرحوم آخوند دادند و مطلب را قدری پروراند.

لزوم وجود مسئله ضدیت در مقام مقایسه

خود صاحب تلویحات در اینجا اشکالی بر خودشان می فرمایند و بعد هم پاسخش را می دهند، می فرمایند که ما می بینیم در باب جوهریت، خود نفس جوهریت چیزی غیر از این چیز نیست؛ یعنی در مسئله شدت و ضعف و اینها به قضیه ضدیت بین دو شیء برمی گردد که شیئی مخالف و مضاد با دیگری است و ما در مقایسه این با آن - بیاض را نسبت به یک بیاض دیگر، خط را نسبت به یک خط دیگر - می گوئیم که این شدت دارد و آن ضعف دارد. در مقام مقایسه باید مسئله ضدیت وجود داشته باشد و لذا یک شیء در آن واحد دو صورت مختلف نمی پذیرد! معنا بیاضیت یک صفحه در آن واحد هم قوی باشد هم ضعیف باشد ندارد. لذا در ذهن

«تحقیقاً در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز، نشانههایی از عظمت خداوند است برای صاحبان اندیشه و عقل * و در خلقت آسمانها و خلقت زمین فکر می کنند.»

۱. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۶. معاد شناسی، ج ۹، ص ۲۹:

«و ما در خلقت آسمان و زمین و آنچه که در بین آنهاست، بازیگر نبوده ایم (به بازیچه نیافریده ایم).»

توارد ضدین است، توارد حالتین بر شیء واحد در دو زمان، نه در زمان واحد! در دو زمان باید ضدین بر شیء واحد توارد پیدا کند ولی معنا ندارد در زمان واحد یک صفحه کاغذ هم اسود باشد هم ابیض و شخص در آن واحد هم قائم باشد هم جالس در حالی که در باب جواهر مسئله این طور نیست، جواهر که ضدین نیستند یعنی مقابل ندارند.

ایشان در این مسئله می فرمایند که نه، مسئله به این کیفیت نیست این مطلب در واقع یک استبعاد عرفی است که از باب متعارف فرض کنید کسی را یا شیء را در جواهر نمی گویند که اشتداد و اینها وجود دارد ولی از باب آن دقت عقلی ما می بینیم که خود آنها با همدیگر اختلاف دارند. فرض کنید که در ماهیت، اینها باهم اختلاف دارند. در مسئله برودت و اینها ممکن است مائی باشد که خیلی رقیق باشد ولی یک ماء در رقت و اینها به آن کیفیت نباشد و این از نقطه نظر رقت از آن قدری اشد باشد. یا اینکه فرض کنید که در باب انسانیت و همین طور در فصول این افراد مختلف هستند یا در تعریفی که از حیوانیت می کنند که **حَسَّاسٌ مُتَحَرِّكٌ بِالْإِرَادَةِ** ما می بینیم وقتی که این جنبه حساسیت در یکی بیشتر شد معلوم می شود حیوانیت در آن بیشتر است، لذا می گویند: حیوانیتی که در انسان هست از آن حیوانیت بعوضه ممکن است قوی تر باشد.

اتفاقاً بعوضه حساس تر از انسان است و شما هنوز دستتان را نزدیک نکردید او می فهمد و پرواز می کند ولی آدم را اگر در سرش هم بزنی تکان نمی خورد! ایشان باید مثال دیگر بزنند! این بعوضه خیلی از انسان حساسیتش بیشتر است و یا اینکه مثلاً ذباب وقتی از نیم متری شما می خواهید او را بزنید می بینید پرواز کرد و رفت. حالا لابد جنبه حساسیت های مسائل دیگر مورد نظرشان است. نمی دانم! علی کل حال ایشان می فرمایند که انسان از حیوان از این نقطه نظر خیلی حساس تر است و بنابراین معلوم می شود که حیوانیتش بیشتر است. مسائل دیگر مطالبی وارد کرده اند که جای صحبتی هم خیلی ندارد حالا آیا این حساسیت جنبه فصلیت اوست یا اینکه منشأ این حساسیت چیزهای دیگر است که این مسائل مربوط به منطق هست و خیلی در اینجا قابل توجه نیست.

و أما المقام الرابع.
فاعلم أن الحكماء المتقدمين مثل أنباذفلس و أفلاطون و من بعدهما حكموا بأن جواهر هذا العالم الأدنى أظلال لجواهر العالم الأعلى و أرادوا بذلك أنها معلولة لتلك إذ المعلول كظل لما هو علته.
خب این را اینها فرمودند که آنچه وجود خارجی این عالم ادنی است اینها ظل و معلول وجود خارجی عالم اعلی هستند.

منظور از اظلال جنبه معلولیت آنهاست خب این مشخص است که در جنبه علیت همان طور که قبلاً گفتیم و بعداً خواهد آمد معلول همان وجود نازله علت است مثل شمس و قمر که نور قمر وجود نازله نور شمس است.

و العلة جوهریئها أقدم من جوهریة المعلول كما علمت من قاعدة الجعل و من أن الوجود عین

الحقائق الخارجية على ما قرّناه.

خب مشخص است که وجود خارجی آن حد و فصل علت، وجود خارجی آن ماهیت علت، این باید اقدم و جلوتر از معلول باشد همان طور که از قاعده جعل شما متوجه شدید که هر چیزی که جنبه جاعلیت به او تعلق می گیرد باید او متأخر از نفس وجود جاعل باشد و از دو چیز شما این مسئله را متوجه می شوید؛ یکی آن جنبه جعل که حقیقت جعل عبارت است از افاضه و اضافه اشراقیه جاعل به مجعول است.

دوم وجود همان حقایق خارجی است بنابراین آنچه را که جاعل به عنوان وجود جعل می کند این **عبارة** **أخرای** همان تحقیق و تکوین حقیقت خارجی آن معلول است بنابراین لازمه اش این است که وجود خارجی آن جاعل اقوی باشد از وجود خارجی آن معلولی که دارد در اینجا درست می شود. نور شمس و قمر بسیار مثال خوبی است و مقرب خوبی است. این را شما در جنبه جعل ملاحظه کنید.

فَتَقَدَّمَ الْعِلَّةُ عَلَى الْمَعْلُولِ بِمَا هِيَ الْحَقِيقِيَّةُ وَالْجَوْهَرِيَّةُ إِشَارَةٌ إِلَى كَمَالِيَّتِهِ فِي الْقَوَامِ وَالْإِسْتِقْلَالِ وَ إِذَا اسْتَفِيدَتْ جَوْهَرِيَّةُ الْمَعْلُولِ مِنْ جَوْهَرِيَّةِ الْعِلَّةِ فَكَيْفَ يُسَاوِيهَا فِي الْجَوْهَرِيَّةِ بَلْ لَا بَدُّ وَأَنْ يَكُونَ جَوْهَرِيَّةُ الْعِلَّةِ أَمَّ مِنْ جَوْهَرِيَّةِ الْمَعْلُولِ وَ لَا مَعْنَى لِلشَّدَةِ إِلَّا ذَلِكَ.

اینکه علت بر معلول مقدم بشود هم به ماهیت حقیقتی خودش مقدم بشود که همان حقیقت جنسیه و فصلیه است و همان جوهریتش که همان تعین خارجی است این تقدم علت بر معلول اشاره است بر کمالیت آن وجود علت و جوهر علت در قوام و اصلاح بر جوهر آن معلول. وقتی که جوهریت معلول از جوهریت علت - استفاده در اینجا به معنای انتزاع و استخراج است - انتزاع و استخراج بشود چگونه می تواند با او مساوی باشد؟ **بَلْ لَا بَدُّ وَأَنْ يَكُونَ ...** [بلکه لابد باید جوهریت علت اتم از جوهریت معلول باشد و معنای شدت جز این نیست]. منظور از اشتداد هم همین است دیگر.

فَبَعْضُ الْجَوَاهِرِ أَشَدُّ جَوْهَرِيَّةً مِنْ بَعْضٍ مِنْ حَيْثُ الْمَعْنَى.

بعضی از جواهر از نقطه نظر خود جوهریت [نسبت به بعضی شدیدتر هستند، از حیث معنا]، یعنی از نقطه نظر وجود خارجی همان ماهیت مثل ضوء شمس، این ماهیت ضوء و نور را لحاظ کنید این ماهیت ضوء از نقطه نظر خود وجود خارجی اش که شیئی غیر از ضوء هم نیست یعنی عوارض خارجی در اینجا نیامده که باعث اشتداد بشود، خود این جوهر ضوء که الآن تبلور خارجی در شمس پیدا کرده خود همین می بینید از قمر شدید می شود بدون هیچ عارضی، بدون هیچ دخالت عارضی، به خاطر همین انعکاسی که آمده خورده و نور شکسته شده شما همین را نگاه کنید می بینید در اینجا اخف است و همین طور شما در توالی آلات مختلفه در مرئی مختلفه نگاه کنید؛ شما وقتی که نور شمس را به مرآت بتابانید به خاطر اینکه مرآت صفا دارد از آن اشتداد نور خیلی کم نمی کند بلکه یک مقداری کم می کند! یک مقداری، نه خیلی زیاد. دیده اید بعضی ها یک چیزشان می شود آینه در چشم یکی می اندازند؟! شما نشسته اید می بینید که دارد یکی اظهار محبت می کند!! حالا هم یک چیزهایی درست کرده اند که قرمز است که نور قرمز می اندازند و یک چیزهایی هم رویشان می نویسند

این هم اظهار محبت است همه اظهار محبت است!! علی کلّ حال اینکه دارد می اندازد این آینه همان را منعکس می کند پس اگر می خواهید آن نور همان منعکس بشود باید آینه شد!

ماه وقتی که آینه نیست آن نور را می گیرد و خراب می کند و کم می کند این قدر کم می کند که شما هرچه به قمر نگاه بکنید اذیت نمی شوید، چرا؟ چون نور کم شده ولی آینه را تا نگاه بکنید چشمتان را می بندید.

منشأ اشکال آقایان به کلام مولانا

مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می فرمودند که رسول خدا برای این رسول خدا شد که آینه اش غل و غش نداشت. این همان کلام مولانا است که وجودش از خدا پر شد! این معنایش است جناب آقای مرجع تقلید که حرف مولانا را نمی فهمی و بعد هم می گویی: **نعوذ بالله نستجیر بالله** که حروفش از حلقش که هیچ از آن زیر حلقش از اثنی عشر رد می شود! بعضی از این حروف از زیر معده درمی آید، نه از حلق و امثال ذلک! این **نعوذ بالله نستجیر بالله** برای نفهمیدن است! رسول خدا آینه اش صاف است آینه ما همه خراب است. آینه ها را بگذارید در آب چند ماه بماند بعد بردارید نگاه کنید روی آن همه چیز پیدا می شود. فقط چیزی که هست صورت را نمی بینید والا در آن همه چیز می بینید؛ کک و مک، لک و مک و پک، سیاهی و قهوه ای و کدر، جیوه اش رفته و به جای آن زنگ آمده است! اگر روبروی خورشید هم بگیرید هیچ چیزی در آن انعکاس پیدا نمی کند! ولی شما یک آینه شفاف از این آینه های بزرگ بردارید صیقل بزنید این چیزهایی که برای ماهواره و تلسکوپ و این حرف ها درست می کنند می دانید چه کار می کنند؟! وقتی که این شیشه را در کوره این کارخانه شیشه سازی و اینها می گذارند در آنجا - در آمریکا - شش ماه طول می کشد تا اینکه این شیشه برودت پیدا نکند نه اینکه همین طوری یک چیز از اینجا بردارند اینجا بگذارند، اینجا از کوره برمی دارند داخل آب می گذارند و بعد هم تحویل شما می دهند که شما صورت مبارک را همین طور پله پله ببینید! این پله پله بودن به خاطر این است که فوری درآوردند و داخل آب کردند و گفتند: بیا آقا یک دفعه سر که پانزده سانت است می شود ۱۵۰ سانت! این تازه سر است و کیف به چیزهای دیگر!! آن وقت این به خاطر این است که در تهیه این مرآت آن فن خودش را...

ولی در آنجا این طور نیست! کار آنها کار حسابی است وقتی که این آینه را برمی دارند و از کارخانه می آورند این آینه شش ماه یعنی ۱۸۰ روز طول می کشد تا بیاید و قابل برای نصب بشود. روزی یک درجه این حرارتش کم می شود؛ فردا یک درجه دیگر پس فردا یک درجه دیگر، آن وقت آن آینه را می گذارند ستاره هایی که الان قابل رؤیت نیست در آن آینه انعکاس پیدا می کند! نفس پیغمبر این طوری شده است! آن آینه را وقتی قرار بدهند دیگر اشتباه نمی کند ولی بنده و امثال بنده این طور نیستیم؛ نگاه به خودمان می کنیم و پیغمبر را قیاس

می‌کنیم! «کار پاکان را قیاس از خود نگیر»^۱ ما آلوده هستیم، او دیگر آلوده نیست و چون ما معنای زجاجیت و زلالیت را نمی‌فهمیم می‌گوییم: **نستجیر بالله** که نفس رسول خدا خداگونه شده باشد اینها همه حلول است و اتحاد! حلول فرق می‌کند آقا حلول برای شب است نه برای این حرف‌ها!! کار شب را با کار روز قاطی نکنید!!

معنای خداگونه بودن نفس رسول خدا

به فرمایش حضرت مولانا - رضوان الله علیه - نفس رسول خدا که خداگونه شده است به معنای این است که آینه پیغمبر دیگر غیر از خدا را نشان نمی‌دهد. معنایش این است! «سخن شناس نه‌ای جان من خطا اینجاست»^۲. چون غیر از خدا را نشان نمی‌دهد بنابراین آن وحی‌ای که بر دل پیغمبر تجلی کند برای خود نفس پیغمبر می‌شود منتها نفس در مقام تجلی اعظم است، نه نفس در مقام مکالمه و معاشرت با علم کثرت! آن نفس می‌شود نفسی که وحی را بدون دست خوردن نشان می‌دهد. الآن من یک حرفی می‌زنم شخص تا این حرف را به آن می‌رساند ۱۸۰ درجه می‌چرخاند آن وقت می‌خواهد به او وحی نازل شود؟! تو حرف من را می‌چرخانی و این طوری می‌کنی! ما هم همین طور هستیم. نه من شخصی؛ من نوعی، حالا اگر با غرض باشد خب و او یلا! خیلی‌ها هم بی‌غرض است و غرض ندارد. نقل به معنا، معنایش همین است دیگر! فقیه باید بداند که کلامی را که امام علیه‌السلام فرموده است راوی نقل به معنا کرده یا نه؟! چقدر از خودش تصرف کرده است؟! این خیلی مسئله است ها!

لزوم دقت در نقل مسائل توسط افراد

نمایان شدن میزان اهتمام در مطالب در چهره شخص گوینده

چقدر از خودش تصرف کرده و در نقل به معنا چطور بیان کرده است. یک «واو» زمین تا آسمان حرف را عوض می‌کند! یک واو از کلام امام باقر علیه‌السلام درآید و این طرف و آن طرف شود زمین تا آسمان معنا فرق می‌کند! آن وقت همین طور می‌گوییم: نقل به معنا، نقل به مضمون! نقل به معنایش چیست؟! چرا امام

^۱ . مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۸:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر *** گرچه باشد در نوشتن شیر و شیر

^۲ . دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲۲:

چو بشنوی سخن اهل دل، مگو که خطاست *** سخن شناس نه‌ای، جان من! خطا اینجاست

علیه‌السلام در باب مرجحات و اینها می‌فرماید: اضبط باشد؟!^۱ به‌خاطر اینکه هر امامی می‌گوید: حرف من را عوض می‌کند! نه عوض کردن از روی عمد، نه عمد هم نیست. اَبی‌بصیر که از روی عمد عوض نمی‌کند محمد بن مسلم که عوض نمی‌کند. اینها از اصحاب بزرگ هستند ولی بشر هستند! کلامی را که امام می‌گوید معصوم است من که معصوم نیستم لذا می‌آیم عوض می‌کنم کم‌وزیاد می‌کنم. حالا یک وقت سرم را این طرف کردم مگس را بزنم امام چیزی گفته یک‌دفعه یک کلمه‌ای از ذهن من رفته که همان کلمه کارساز بوده است. همان یک حرف کارساز بوده است.

من این را به شما می‌گویم که حتی چهره‌ی امام هم خودش در نقل مسائل دخالت دارد که امام این حرفی را که می‌زند با چه چهره‌ای بزند. میزان اهتمام و غیر اهتمام در مطالب در چهره‌ی شخص پیدا می‌شود. یک وقتی امام با یک شدت حرف می‌زند، یک وقت آرام و چیز است، این دو نحوه است؛ دو فتوا در اینجا به وجود خواهد آمد! حالا این راوی که این مطالب را گفته چهره‌ی امام را هم نقل کرده است که حضرت چطوری و به چه نحو گفتند! فتوا که شکمی نمی‌شود باباجان! همه را انسان باید حساب کند! چرا؟! چون امام وقتی که می‌گوید امام همان پیغمبر است و نفس امام همان آینه است و همان را می‌گوید و دست نمی‌زند! هیچ دست به آن نمی‌زند اما ما نه، ما این طور نیستیم و عرض کردم که حالا حتماً نباید جنبه‌ی غرض و عناد داشته باشد. اینجاست دیگر انسان در نقل مسائل توسط افراد باید دقت بیشتری داشته باشد.

فبعضُ الجواهر أشدُّ جوهريةً من بعضٍ من حيثُ المعنى سواء أطلقت عليه صيغةُ المبالغة أم لا إذ الحقائق لا تُنقصُ من الإطلاقاتِ العرفيةِ.

[بعضی جواهر از بعضی دیگر] از حیث خود معنا و حقیقت جوهریت اشد است حالا می‌خواهید صیغه‌ی مبالغه را بر جوهر بار بکنند یا نکنند، ضوء خودش فی حد نفسه ممکن است از یک ضوء دیگر اشد باشد. حقایق از اطلاقات عرفیه اقتناص نمی‌شود. با عرف که کار ندارد، عرف هر چه می‌خواهد باشد.

هذا هو المراد مما أشار إليه الشيخُ الإلهي في التلويحاتِ بقوله إنَّ الحكماءَ المتقدمين قاطبةً على أنَّ جواهرَ هذا العالم كظَلِّ للعالمِ الأعلى كيف ساوتها في الجوهريةِ.

[این همان مراد از چیزی است که] شیخ اشراق در تلویحات [به آن اشاره کرده است؛ فرموده که قاطبه‌ی حکماء متقدمین فرمودند که] جواهر این عالم مثل سایه برای عالم اعلی هستند، [پس چگونه در جوهریت مساوی باشند؟] که کلام مرحوم آخوند همان تفسیر کلام شارح تلویحات بود.

نگاه به امام مثل نگاه به خدا!

مولانا که می‌گوید: نفس پیغمبر خدا شده و از خدا پر شده یعنی بابا درست است پیغمبر می‌گوید:

^۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۸.

﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾^۱ ولی این بشر بشری است که فقط جنبه ظهور دارد و هیچ چیز دیگر ندارد. ما همه چیز داریم غیر از جنبه ظهور ولی این نه، این بشریتش فقط به لحاظ ظهور است یعنی فقط به لحاظ ظلیت است، نه چیز دیگر؛ پیغمبر وجودش شده فقط وجود ذات! هیچ چیزی دیگر از خودش ندارد؛ هیچ تعلقی ندارد؛ هیچ کثرتی ندارد! هیچ هیچ ندارد! شما وقتی یک نوار را بردارید پر کنید این نوار بیچاره دیگر چه می خواهد اضافه یا کم کند؟! همان حرف شما را پس می دهد. اگر شرایطش شرایط مناسبی باشد و دستگاهش دستگاه دقیق باشد عین صحبت شما را در خود ضبط می کند. الآن این ضبط صوت هایی که در اینجا هستند آیا اینها از خودشان کم و زیاد می کنند؟! اینها از خودشان کاری انجام نمی دهند لذا شما وقتی که در منزل می روید ضبط را باز می کنید تا درس را دوباره بشنوید با اطمینان این کار را انجام می دهید آیا تا حالا شده به این ضبط شک کنید؟! یعنی وقتی که شما این ضبط را باز می کنید و گوش می دهید انگار آن متکلم دارد دوباره آن بحث را بدون کم و زیاد اعاده می کند. وقتی که ما به امام علیه السلام نگاه می کنیم اینجاست که می گویند: نگاه به امام مثل نگاه به خداست! نگاه به این همان است و کم و زیاد از خودشان نمی گذارند. به امام نگاه می کنی انگار داری به خدا نگاه می کنی! کلام امام اینجا حجت می شود! چرا؟ چون کلام خدا حجت است و غیر از کلام خدا هیچ کلامی حجت نیست! ﴿ذَلِكَ بَأْنِ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ﴾^۲ آن وقت کلام امام هم می شود عین همان کلام خدا! خدا با قرآن بیاید این مطلب را برساند جبرائیل بیاید، ما یک جبرائیلی شنیدیم که این جبرائیل این می آید و غیب است و... جبرائیل غیب است بشر نیست که گوشش بشنود یا نشوند حالا اگر پیغمبر بگوید، می گویم: درست شنید؟! خواب نبود؟! آیا آب به صورتش زده بود؟! ولی جبرائیل نه، ملک مقرب آمد!

فهم غلط آقایان علماء از حضرت جبرئیل و کیفیت نزول وحی

ما در یک مجلسی بودیم از علمای طهران بودند یکی از اینها راجع به یکی صحبت می کرد که آقا جبرائیل امین! حضرت جبرائیل! مقام وحی! خب مقام وحی است و جبرائیل یکی از دستیارها و خادم های پیامبر است! گفت: چه می فرمایید آقا؟! گفتم: درست می فرمایم آقا! «چه می فرمایید» ندارد! اصلاً اینها نمی فهمند جبرائیل و این وضعیت و... اصلاً چیست. می گویند: حالا جبرائیل آمد! قرآن می گوید! [انگار] این قرآن یک طور دیگر

۱. سوره کهف (۱۸) آیه ۱۱۰:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾. الله شناسی، ج ۱، ص ۲۳۷:

«بگو - ای پیغمبر - که این است و غیر از این نیست که من بشری می باشم همانند شما که به من وحی کرده می شود که: فقط معبود شما معبود واحد است!»

۲. سوره لقمان (۳۱) آیه ۳۰.

است اما اگر همین التهذیب که کلام امام صادق است را به او بدهی می اندازد آن طرف! قرآن را نمی اندازد چون قرآن را جبرائیل آورده خب این تهذیب را هم همین آورده منتها آن را برای پیغمبر آورده اما این را برای امام سجاد و باقر علیهما السلام آورده است. هر دو یکی است؛ آن جنبه بر پیغمبر نازل شده و این جنبه از امام علیه السلام آمده این جنبه ای که امام می فرمایند در مقام محاوره با مردم هست. امام که نمی آید بلاغت را زیاد کند فلان کند او می خواهد مطلب احکام را بگوید ولی حقیقتش همان است و تفاوتی نمی کند.

عدم فرق بین روایات و آیات قرآن

شما روایت را هم می بینید باید ببوسید! کتاب حدیث را هم می بینید باید کتاب حدیث را ببوسید! کتاب حدیث کتابی است که از زبان وحی آمده منتها از زبان امام سجاد آمد. صحیفه سجادیه را نمی بوسید؟! از این دفعه ببوسید. هیچ تفاوتی ندارد! کتاب امام علیه السلام، نوشته امام، نامه امام، امام نامه برای یکی می دهد - این تفاوتی نمی کند آن را هم باید ببوسید و روی سر گذاشت! چرا؟ چون این نامه از قلم عصمت آمده است و سرچشمه گرفته است، نه از من چغندر شلغم که هر چه دلم می خواهد می نویسم و هر حرفی می زنم! این عصمت دارد همان طوری که آیات قرآن عصمت دارند! روایتی که امام صادق می فرمایند عصمت دارد همان طوری که سوره «والضحی» عصمت دارد! تفاوتی از این نظر ندارند.

معنای آیه ﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾

این مطلب را اینها می گویند، آن وقت اینها نفهمیدند! آن وقت می گویند: جبرائیل آمده! ملک وحی آمده با این خصوصیات و فلان و این چیزها! جبرئیل به پیغمبر نازل شده یعنی یک پیغمبری که جسم است و در آنجا نشسته است و مثل اینها می خورد و مثل اینها می خوابد و حرکت می کند! این همین پیغمبر است و این مسئله [وحی] می آید اضافه و عارض می شود. بنابراین حقیقت جوهریه پیغمبر با حقیقت ما یکی است الا اینکه عرض در آنجا باعث امتیاز شد! در آنجا جبرئیل آمد و برای ما نمی آید! اینها نفهمیده اند که جوهر پیغمبر با ما عوض شد؛ آن حقیقت نفس و جوهریت پیغمبر تبدیل به جوهریت مجرد شد و ما همه در کثرات و سراب و اینها حرکت می کنیم و لذا موقعیت وحی را نداریم. آن که می فرماید: ﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ معنایش این است. من با شما فرقی نمی کنم و لکن ﴿يُوحَىٰ ۖ إِلَيَّ﴾! آن ﴿يُوحَىٰ ۖ إِلَيَّ﴾ در من هست و در شما نیست. جبرئیل بیاید بخواهد به شما وحی بکند اصلاً خانه شما را گم می کند! می گوید: خدایا کجا بروم؟! می گوید: خدایا با من هم شوخی ات گرفته است؟! حالا من به این وحی بکنم این الاغ اصلاً چه می فهمد که من بخوام به او وحی بکنم! ما را یک جایی بفرست که حرف ما را بفهمند! این بدبخت با کثرات سروکار دارد، این دنبال

نقشه‌کشی فردا است، این دنبال زد و بست است! نمی‌دانم چه بگویم! اصلاً بین آنچه که در او هست و آنچه که من می‌خواهم به او بگویم **بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ** فاصله هست! متناقضین است، نه متضادین! اصلاً دو چیز متناقض است چه بیایم بگویم؟! بعضی‌ها هم خیال می‌کنند دیگر تمام مسائل ارضی و سماوی و تمام مشکلات دنیا و همهٔ عوالم ربوبی به بدبخت بیچارهٔ تصوف برمی‌گردد! هر کسی می‌آید یک چوب برمی‌دارد بر سر این تصوف می‌زند! [انگار] هیچ مشکلی در دنیا نیست الا اینکه بالأخره به تصوف برمی‌گردد! به اینجا برمی‌گردد!

اللهم صلّ على محمد و آل محمد